

مطالعه انجیل‌ها

انجیل چیست؟

آیا انجیل سبک جدیدی از سبکهای نگارش است؟

معنای ساده انجیل «خبر خوش» است. «انجیل» خبر خوش در مورد شخص عیسی می‌باشد که موعظه می‌شود، اشخاص آن را می‌شنوند و به آن ایمان می‌آورند:

اما چرا ما چهار کتاب نخستین عهدجدید را «انجیلها» می‌خوانیم؟ تا پیش از نگارش این کتب هیچ کتاب دیگری را مشاهده نمی‌کنیم که تحت نام انجیل شناخته شود. اما در اوایل قرن دوم میلادی مسیحیان در اشاره به کتابی خاص از انجیل سخن می‌گفتند و تمایز انجیل‌های مختلف را از یکدیگر تشخیص می‌دادند. پیش از پایان قرن دوم میلادی ایرینیوس بر این باور بود که همانگونه که زمین به چهار سمت شمال و جنوب و مغرب و مشرق تقسیم می‌شود و چهار باد اصلی وجود دارد، پس بدیهی است که دقیقاً ما نباید کمتر یا بیشتر از چهار انجیل داشته باشیم.

احتمالاً این مرقس بود که استفاده از این واژه را باب نمونه وی روایت زندگی عیسی را با این واژه‌ها آغاز می‌کند: «ابتدای انجیل عیسی مسیح پسر خدا» شکلی نیست که منظور وی از بکار بردن واژن «خبر خوش» موضوع اصلی کتابش است و نه نوع ادبی آن. اما این واژه به عنوانی اصطلاحی گویا و قابل قبول تبدیل می‌شود و هنگامی که کتب مشابه دیگری نگاشته شدند این اصطلاح آنان نیز اطلاق گشت و هر یک از این کتب تحت عنوان «خبر خوش به روایت متی یا لوقا یا یوحنا» نام گرفت.

احتمالاً روایت مرقس از زندگی عیسی قدیمترین روایتی از این نوع است که باقی مانده. اما شاید این روایت نخستین روایتی نبوده باشد که در این مورد نگاشته شده است زیرا در لوقا ۱:۱ می‌خوانیم که اشخاص بسیاری تلاش کرده‌اند تا همان کاری را که لوقا قصد انجام آن را دارد، بجا آرند (البته لوقا در توصیف عمل آنان یا خود واژه انجیل را بکار نمی‌گیرد). تردیدی نیست که در ابتدا پیروان عیسی خاطراتی را که از زندگی او و تعالیم شفاهی‌اش در ذهن داشتند یعنی تعالیمی که در گفتگو با دیگران یا بشکلی تعلیم رسمی بیان شده بود، با یکدیگر در میان گذاشتند. اما پس از گذشت مدت زمان کوتاهی این سخنان بشکل مکتوب درآمد و شکلی مدون یافتند و از آنها شروع به نگهداری نمودند. این مکتوبات و نگارشات اولیه که احتمالاً کوتاهتر و

محدودتر از انجیلی‌هایی بودند که ما می‌شناسیم، هنگامی که نسخه‌های طولانی آماده شده و در دسترس همگان قرار گرفتند، بتدریج اهمیت خود را از دست داده و بواسطه عدم توجه کافی در نگهداری از آنها، نابود شدند.

پس از این که الگوی اساسی در روایت زندگی عیسی در چهار انجیلی که ما در عهدجدید می‌بینیم شکل ثابتی بخود گرفت، نگارش «انجیلی‌های» دیگری نیز ادامه یافت. اما از آنجایی که این انجیلی‌های متأخرتر بعنوان بخشی از کتب مقدس رسمی پذیرفته نشدند، بسیاری از آنان باقی نماندند. ما فقط نام برخی از آنها را می‌دانیم که از این نامها نیز بواسطه اشاره نویسندگان مسیحی قرون اول به آنها و یا نقل قول از این متون آگاه شده‌ایم. برخی دیگر از این انجیلیها نیز در سالیان اخیر و پس از کشف نسخه‌های قدیمی در زیر شنهای صحراهای مصر بدست ما رسیده‌اند. برای مثال انجیل قدیمی توما که متعلق به قرن دوم است شامل ۱۱۴ مورد از سخنان عیسی می‌شود که در برگزیده جملات کوتاه تا؛^۲ مثالهای بسیار طولانی می‌شود. همچنین نسخه‌ای مسمی به انجیل پطرس متعلق به قرن دوم نیز یافت شده است که در آن شرح مبسوطتری در مورد مرگ و رستاخیز عیسی در مقایسه چهار انجیل رسمی دیده می‌شود. از آثار متعلق به همین قرن «روایت پیش انجیل» یعقوب بدست ما رسیده است که روایتی تخیلی در مورد تولد و زندگی مریم است و نیز به شرح شرایطی که در زمان تولد عیسی وجود داشت می‌پردازد. نگارشات دیگری که «انجیلیها» خوانده می‌شوند (برای مثال انجیل فیلیپس و انجیل حقیقت) در واقع نه روایاتی در مورد زندگی عیسی، بلکه رسالاتی مذهبی یا فلسفی هستند که هیچ شباهتی به انجیلی‌های رسمی و پذیرفته شده ندارند.

بسیاری از این «انجیلیها» متعلق به جریانهای فکری‌ای هستند که در آنها تفکر گنوستیکی (نوع قشری و عرفان مشرب آن) جانشین الهیات نویسندگان عهدجدید شده بود و بدین سبب به نگارش درآمده بودند تا افکار گنوستیکی را ترویج دهند. اگر چه این آثار در میان گروههای گنوستیکی بشکل گسترده‌ای مورد استفاده بودند، از مطالعه نوشته‌های مسیحی قرن دوم میلادی آشکار می‌شود که این آثار بهیچوجه در شأن و مقام انجیلی‌های متی، مرقس، لوقا و یوحنا در نظر گرفته نمی‌شدند و با آنها قابل مقایسه نبودند. پیش از اواسط قرن دوم در میان مسیحیان نقاط مختلف جهان عملاً این توافق وجود داشت که تنها در این چهار انجیل و نه در انجیلی افزون بر آنها شهادت راستین رسولان در مورد عیسی حفظ شده است. اگر چه مدت زمانی دیگر بحث و گفتگو در مورد برخی کتب دیگر ادامه یافت اما مقام و جایگاه چهار انجیل بعنوان بنیان ایمان و آموزه مسیحی چنان تثبیت شده بود که مدت کوتاهی پس از اواسط قرن دوم میلادی، تاتیان ضرورت تدوین مجموعه مشهور خود «دیاتسرون» را احساس نمود که تلاشی در جهت جمع‌آوری و هماهنگ سازی قسمتهای مختلف انجیلی‌های متی، مرقس، لوقا و یوحنا در یکجا بود. برای تاتیان و نیز برای اکثریت مسیحیان، در این زمان دیگر

مفهوم «انجیل» به روشنی تعریف شده بود و از نظر ایشان فقط به چهار کتاب این عنوان بشکلی رسمی اطلاق می‌شد.

انجیل چه نوع کتابیست؟

اغلب گفته می‌شود که انجیلها زندگی نامه نیتسند. باید گفت که مطمئناً انجیلها شبیه بسیاری از زندگی‌نامه‌های عصر حاضر نیستند. انجیلها اطلاعات کمی در مورد زمینه خانوادگی عسی، دوران رشد و تعلیم و تربیت وی به ما می‌دهند. همچنین در انجیلها تلاش زیادی نمی‌شود تا زندگی عیسی در بطن و زمینه زمانه‌ای که عیسی در آن زندگی می‌کرد، قرار داده شود. در انجیلها تحول روانشناختی عیسی بیان نمی‌شود و یا انگیزه‌ها و خواسته‌های او پرداخته نمی‌شود. در آنها حتی گفته نمی‌شود که ظاهر و قیافه عیسی چگونه بود. انجیلها در مورد بخش اعظم زندگی او سکوت می‌کنند و عمدتاً به چند سال آخر زندگی کوتاه او می‌پردازند. آنها حجم زیادی از مطالب خود را به رخدادهایی که منجر به مرگ عیسی شد اختصاص می‌دهند که حجم زیاد این بخش از نگارشات انجیلها هیچ تناسبی با حجم قسمتهای دیگر ندارد.

در چهار انجیل حجم زیادی نیز به ثبت تعلیم عیسی اختصاص یافته است و گاه این تعلیم بشکل «موعظه‌های» بلند دیده می‌شود و حتی جایی که نویسندگان روایاتی را در مورد عیسی نقل می‌کنند، این تأثیر را بر خواننده بر جای می‌گذارند که گویی آن روایت خود یک موعظه است. درواقع این روایات صریحاً ثبت وقایع نیستند بلکه به منزله موعظه هستند. و هدف از نگارش آنها این است که به خواننده حکم بدهند یا در پیروی از عیسی در او تعهد بوجود آورند. زندگی‌نامه‌های عصر حاضر معمولاً چنین نیستند اما در روزگار قدیم چنین سبکی در روایت زندگی یک شخص بیشتر رواج داشت. زندگی فیلسوفان، شعرا، رهبران سیاسی و نظامی در وهله اول بدین دلیل نوشته نمی‌شدند که کنجکاوی خوانندگان را ارضاء نمایند بلکه هدف اساسی‌اشان این بود که مخاطبینشان الگویی برای تقلید ارائه نمایند یا احتمالاً مردم را حامی تعلیم و آرمانهایشان سازند.

درواقع نه «سبک» انجیلها بلکه ماهیت «موضوع» آنها است که غیرمنتظره است. زیرا برای نویسندگان انجیلها عیسی صرفاً معلمی بزرگ یا الگویی نیست که در گذشته زندگی کرده است بلکه او شخصیتی است که از مردگان قیام کرده و زنده است و در او می‌توان رستگاری را یافت. در هیچیک از زندگی‌نامه‌های دوران باستان نمی‌توان هدفی را که یوحنا هدف نگارش انجیل خود می‌داند مشاهده نمود: «تا ایمان آورید که عیسی، مسیح و پسر خدا است و تا ایمان آورده به اسم او حیات یابید» (یوحنا ۲۰:۳۱).

کتابی که با چنین هدفی نگاشته شده باشد دیگر گزارشی «عینی» از رخدادها نمی‌تواند باشد. انجیلها توسط ایمانداران و توسط رهبران برجسته جنبش مذهبی جدیدی که عیسی پدید آورده بود به رشته تحریر درآمدند و هدف آنها این بود که اشخاص توسط خواندن آنها به مسیح ایمان آورند و یا اشخاصی را که قبلاً مسیحی شده بودند، تشویق نمود و ایشان را بسوی شاگردی و تعهد عمیقتر رهنمون بسازند.

بنابراین مطالب آنها با در نظر گرفتن این هدف و نه به منظور فراهم ساختن اسباب رضایت خاطر مورخان فاضل، انتخاب و ارائه شده‌اند. بطور خاص انجیلها به این امر توجه ندارند که نه تنها در مورد زندگی او بلکه حتی در مورد خدمت او نیز روایتی دقیق و براساس تربیت زمانی وقوع رخدادها ارائه دهند. هر یک از نویسندگان انجیلها طریقی خاص خود برای ارائه و تنظیم مطالب دارد. در همه انجیلها پیشرفت و تحول وقایع از نخستین موعظه عیسی در جلیل تا به اوج رسیدن رخدادها در اورشلیم بشکلی یکسان دیده می‌شود. اما در این چارچوب وقایع و تعالیم مجزا، بیشتر بشکل یک گلچین دیده می‌شوند تا بشکل یک یادداشت دقیق روزانه. رخدادهای روزهای آخر در اورشلیم بشکلی مبسوط بیان می‌شوند و می‌توان در انجیلها برخی نقاط عطف در تکامل خدمت عیسی تشخیص داد (خصوصاً رخداد غذا دادن به پنج هزار نفر، اعتراف پطرس در قیصریه فیلیپی و ورود مسیح به اورشلیم) اما انجیلها گزارشی را به ما ارائه نمی‌کنند که ما برای نگاشتن «زندگی عیسی» با حفظ تقدم وقایع به شکلی که در آن به جزئیات نیز پرداخته شده باشد، به آن نیاز داشته باشیم. درواقع آنچه آنها به ما ارائه می‌دهند تصویری از عیسی یا بهتر است بگوییم چهار تصویر از سخنان و اعمال عیسی بعنوان مسیح موعود، پسر خدا می‌باشد. آنها همچنین ما را می‌خوانند تا در طریق نجات و رستگاری او را پیروی کنیم.

انجیلها بعنوان تاریخ

برخی چنین نتیجه می‌گیرند که اگر در انجیلها «تاریخ عینی» وجود ندارد، به هیچ وجه نمی‌توان به آنها بعنوان {P -P Objective History} نگارشات که ارزش تاریخی دارند، اعتماد نمود. اما این نتیجه‌گیری افراطی بنظر می‌رسد.

مورخی که صرفاً بخاطر وجود برخی واقعیتهای خام بشکلی کاملاً عینی به ثبت وجود آنها می‌پردازد و هیچ نظری در مورد ارزش این واقعیتهای نداشته و هیچ تلاشی نمی‌کند تا این واقعیتهای را تعبیر و تفسیر نماید، مورخی بی‌مایه است که کارش ارزش چندانی ندارد (البته اگرچنین مورخی وجود خارجی داشته باشد) ما تاریخ را بدین جهت بررسی نموده و ثبت می‌کنیم زیرا می‌توانیم مطالبی از آن فرا بگیریم و این امر خصوصاً در مورد نگارش زندگینامه یک فرد بیشتر صادق است. شما تا زمانی که باورتان این نباشد که فردی که زندگی‌نامه او را

می‌خواهید بنویسید فردی مهم است، زندگی‌نامه او را نخواهید نوشت. خواست شما این است که خواننده مطالبی را از زندگی‌نامه شما بیاموزد. بزرگترین و تأثیرگذارترین تاریخها و زندگی‌نامه‌ها از به قلم اشخاص با نگرشی خاص نگاشته شده‌اند که در مورد موضوعی که در مورد آن می‌نوشته‌اند دیدگاه خاصی داشته‌اند. اما داشتن دیدگاهی خاص از سوی آنان باعث نشده است تا واقعی بودن اثر آنان قابل اعتماد نباشد. شما ممکن است با نگرش نویسنده اثر موافق نباشید اما این امر باعث نمی‌شود تا اعتبار و موثق بودن تحقیق تاریخی او را نپذیرید. در مورد نویسندگان انجیلها نیز چنین است. این وقایعیت که ایشان که به عیسی ایمان داشتند به معنای این نیست که رخدادها و تعالیمی را که ثبت کرده‌اند ساخته ذهنشان بوده یا به نادرستی آنها را منعکس کرده‌اند. در واقع لوقا این موضوع را به روشنی بیان می‌کند که هدف وی این بوده است که گزارشی دقیق و پژوهشی هستند در مورد وقایعی که ایمانش بر آن بنا شده بدست دهد (لوقا ۴-۱:۱) هنگامی که شخصی بر چنین اساسی اثر خود را در معرض قضاوت عموم قرار می‌دهد (و دلیلی ندارد که بیندیشیم نویسندگان دیگر انجیلها نیز در این مورد هدف لوقا را در سر نداشته‌اند) اقدام معقول آن است که ادعای وی را همانگونه که هست بپذیریم مگر این که شواهدی دال بر نقض این ادعا وجود داشته باشد. وجود تعهد مسیحی در یک اثر یا وجود هدف بشارتی از نگارش آن به خودی خود دلایلی دال بر فقدان اعتبار تاریخی یا نادرست بودن آنها نیستند.

پرداختن به مباحثات پیچیده‌ای که در مورد ارزش تاریخی انجیلها در میان محققین و متخصصین فن وجود دارد در حوصله این مقاله نمی‌گنجد. اما خوانندگان علاقمند در کتاب (The IVP 1989) *Historical Reliability of Gospels* به قلم سی. ال. بلومبرگ، می‌توانند شرحی مبسوط و ارزیابی‌ای دقیق در این مورد بیابند. بلومبرگ با بررسی مبسوط و جامع علل مختلفی که باعث شک‌گرایی برخی محققین شده است، نشان می‌دهد که با تکیه بر اصول پذیرفته شده‌ای که در مورد دیگر منابع تاریخی بکار می‌رود و نه صرفاً بر اساس ایمان متعبدانه، صحت و اعتبار انجیلها بعنوان گزارشاتی واقعی از زندگی عیسی و تعالیم او ثابت می‌شود.

انجیلها در طی دوره زمانی زندگی یک یا دو نسلی که در زمان عیسی یا بلافاصله پس از او می‌زیستند، به نگارش درآمده‌اند. آنها تا حدی براساس گزارشات مکتوب (به سطور فوق مراجعه شود) و تا حدی نیز براساس سنتهایی که در کلیساها محفوظ باقی مانده بود و نیز براساس خاطرات نویسندگان انجیلها و یا کسانی که اطلاعاتی در اختیارشان قرار می‌دادند، به نگارش درآمده‌اند.

همانگونه که انجیلها به روشنی نشان می‌دهند اگرچه فرآیند ارائه و تنظیم مطالب باعث بوجود آمدن تنوع در گزارش رخدادها و تعالیم گشت اما این امر در بطن یک جامعه بوقوع پیوست که بر آن بود که حقیقتی را که در

مورد عیسی وجود داشت حفظ کند. در این جامعه، کسانی هنوز زنده بودند که در زمان رخداد وقایعی که انجیلها در موردشان نوشته‌اند آن وقایع را از نزدیک دیده بودند و آنها را بیاد داشتند.

همچنین بیاد داشتن این موضوع نیز مهم است که در جهان باستان سنت شفاهی ابزاری قابل اطمینان برای محافظت از اطلاعات و تعالیم محسوب می‌شد. (یعنی امری که امروزه نیز در فرهنگهای غیر نوشتاری یا نیمه نوشتاری دیده می‌شود). این امر خصوصاً در میان یهودیان کاملاً صادق بود. علمای دینی یهود روشی خاص برای بخاطر سپردن متون بوجود آورده بودند که برای آن بیشتر از متون مکتوب ارزش قائل بودند. توسط این روش حجم عظیمی از مطالب بدون این که تغییری در آن پدید آید، از نسلی به نسلی دیگر منتقل می‌شد. اگر چه کلیسای زمان نگارش عهدعتیق، حوزه علوم دینی علمای یهود نبود، تردیدی نیست که سنن شفاهی‌ای که در مورد عیسی وجود داشت و مسیحیان اولیه آنها را با هم در میان گذاشته و با یکدیگر آنها را مطالعه می‌کردند، به همین شکل بدقت محافظت شده و بر نگهداری دقیق آنها نظارت می‌شد.

البته این سخن بدین معنی نیست که تنوعات شفاهی گفتاری در مورد این مطالب وجود نداشت. در انجیلها مواردی از این تنوعات و تفاوتها را می‌توان چه در روایات آنها و چه در سخنان عیسی مشاهده نمود. ما همچنین باید بیاد داشته باشیم که عیسی احتمالاً در اکثر اوقات به زبان آرامی سخن می‌گفت بنابراین سخنان او پیش از آن که به زبان یونانی در چهار انجیل ثبت شوند، در مرحله‌ای به این زبان ترجمه شده‌اند و هر مترجمی از این امر بخوبی آگاه است که در ترجمه نمی‌توان اصطلاحات و واژه‌هایی دقیقاً معادل برای یک زبان در زبانی دیگر یافت.

اما تصدیق میزان خاصی از تنوع در ثبت سخنان و اعمال عیسی بهیچوجه به معنای شک کردن در مورد اصالت تاریخی و یا دقت آنها نیست که لوقا ادعا می‌کند اثر او از چنین دقتی برخوردار است. انجیلها با وجود تنوعات بیانی و الهیاتی‌ای که در آنها وجود دارد اسناد معتبر تاریخی هستند.

چهار انجیل

یک روایت، چهار شاهد

از آثار زمان باستان بندرت می‌توان مواردی را یافت که از زندگی یک فرد بیش از یک روایت به نگارش درآمده باشد و وجود چهار زندگی‌نامه که توسط معاصران یک فرد از زندگی او به نگارش درآمده باشند، در دوران باستان بی‌سابقه است. اما این غنا و وسعت اطلاعات در مورد عیسی که امری نامعمول است، همواره در

کلیسای استقبال نشده است و حتی به این امر بعنوان عامل پدید آورنده سردرگمی و آشفتگی نگریسته شده است!

در سطور فوق به تلاش تاتیان در قرن دوم برای بوجود آوردن «هماهنگی» ساده بین انجیلها اشاره نمودیم. پس از او نیز تلاشهای مشابه دیگری در این زمینه انجام شد. این تلاشها شاید به جهت وجود برخی تفاوتها در روایات انجیلها انجام شده‌اند، زیرا گاه چنین تفاوتهایی باعث می‌شد تا مخالفین حقانیت روایات انجیلها را زیر سؤال برند. یا شاید برخی فکر می‌کردند وجود چهار تصویر از سوی چهار نفر بجای وجود «یک زندگی‌نامه مرجع و واحد» شاید باعث بوجود آمدن تشتت خاطر خوانندگان شود. اما واقعیت امر این است که ما چهار روایت از زندگی عیسی در دست داریم و نه یک روایت و این چهار روایت دقیقاً در همه جوانب یکسان نیستند.

دیدگاههای متأخرتر در تحقیقات مربوط به انجیلها ما را بر آن می‌دارند تا تفاوتها و تنوعات انجیلها بشکل جدی توجه کنیم. «نقد تدوین» به کشف نگرش هر یک از نویسندگان انجیلها و پیام الهیاتی آنها توجه دارد. این روش نقد به ما می‌آموزد که به این نویسندگان نه بعنوان جمع‌آوری‌کنندگان سنتها که خود هیچ دیدگاهی در مورد این سنتها نداشتند، بلکه بعنوان اشخاصی که در نگارش انجیل نگرش و هدف مشخص خودشان را داشتند، بنگریم. این روش نقد همچنین ما را متوجه این موضوع می‌کند که هر یک از نویسندگان انجیلها سعی داشتند تصویری متفاوت از دیگری از عیسی ترسیم کنند و هر یک با توجه به نیاز خاص کلیسایی که برای آن انجیل خود را می‌نگاشتند، انجیلی با ویژگیهایی خاص به نگارش درآوردند.

اخیراً دیدگاه دیگری که در تحقیقات مربوط به انجیلها مطرح شده تأکید بر روی این موضوع است که هر یک از انجیلها یک اثر ادبی مستقلند که نه به منظور مقایسه تحلیلی با دیگر انجیلها بلکه به منظور اینکه به تنهایی و بعنوان یک کلیت مجزا خوانده شده و درک شوند، به نگارش درآمده‌اند. داشتن چنین نگرشی باعث می‌شود تا درکی روشنتر از قدرت دراماتیکی هر یک از انجیلها داشته باشیم. همچنین به ما کمک می‌کند تا دریابیم که چگونه هر یک از آنها بطرقی که تفاوتی ظریف با دیگر انجیلها دارد، عیسی و خدمت او را توصیف می‌کنند و خواننده را قادر می‌سازند تا به بخشی از روایتی تبدیل گردد که مسیحیت از آن آغاز گشت.

البته سخنان فوق بدین معنا نیست که دست یازیدن به بررسی تطبیقی انجیلها و تلاش به جهت دستیابی به درکی کلی از عیسی با توجه به مطالب و چهار انجیل، اقدامی نادرست است. این انجیلها در وهله نخست کتبی هستند که در مورد عیسی هستند و نه آثاری که در مورد آرای الهیاتی مؤلفانشان به نگارش درآمده‌اند. اما هنگامی که ما بشکل جدی به مطالبی که هر یک از نویسندگان انجیلها با توجه به نگرش خاص خودشان، مورد

عیسی مطرح ساخته‌اند توجه می‌کنیم، درک ما از عسی و پیام او بسیار غنی‌تر می‌شود. بنابراین نتیجه کار نه یک «زندگی‌نامه مرجع و واحد» بلکه شهادت اشخاص بسیاری می‌شود که در نخستین روزهای شکل‌گیری مسیحیت عیسی را می‌شناختند و پیرو او بودند.

باوجود این یوحنا- تافته جدا بافته سخن گفتن از چهار «شهادت» مستقل در مورد زندگی عیسی درست نیست زیرا روشن است که متی، مرقس و لوقا یک طرح کلی در نگارش انجیل‌هایشان دارند و در بسیاری از موارد دیدگاهی مشترک با یکدیگر دارند. بسیاری از محققین بر این باورند که ایشان جدا از یکدیگر انجیل‌های خود را به نگارش در نیآورده‌اند. بنابراین بطور سنتی این سه انجیل، انجیل‌های «هم‌نظر» نامیده شده‌اند که متمایز از انجیل یوحنا هستند که تفاوت {P -P Synoptic}

چشمگیری با این سه انجیل دارد. ما بشکلی خلاصه رابطه بین انجیل‌های متی، مرقس و لوقا را بررسی خواهیم نمود. اما در ابتدا مفید خواهد بود که به بررسی این موضوع پردازیم که چرا انجیل یوحنا را متفاوت از سه انجیل دیگر می‌دانند.

شروع انجیل یوحنا، با زبان اسرارآمیز اما جذاب آن که در آن از عیسی بعنوان کلمه‌ای که جسم گردید سخن گفته می‌شود، از ابتدا چشم‌اندازی متفاوت در برابر ما ترسیم می‌کند. در ابتدای قرن سوم کلمنت اسکندریه این نظر را مطرح نمود که یوحنا برای تکمیل کردن اطلاعات «زمینی‌ای» که در سه انجیل دیگر مطرح شده بود، انجیلی «روحانی» را به نگارش درآورد. اگرچه چنین نظری، درکی سطحی از ماهیت انجیل‌های هم‌نظر ارائه می‌کند اما بدرستی «فضایی» را که خوانندگان در انجیل یوحنا احساس می‌کنند نشان می‌دهد. در این انجیل بشکلی عمیق مفهوم ایمان و نجات مطرح می‌شود و نیز بشکلی صریح و جسورانه عیسی بعنوان خدای مجسم معرفی می‌شود (این انجیل همچنین شامل عبارات مشهور «من هستم» است).

یوحنا هیچیک از تمثیل‌های موعظه‌ای انجیل‌های هم‌نظر را که هدف تعلیمی دارند، مطرح نمی‌کند و در واقع بخش اندکی از آنچه که عیسی در انجیل یوحنا بیان کرده در انجیل‌های دیگر دیده می‌شود. مفهوم «ملکوت خدا» که در تعالیم عیسی در انجیل‌های هم‌نظر جایگاه مهمی دارد، تنها یک بار در انجیل یوحنا مطرح می‌شود. انجیل یوحنا «همانند نخستین رساله او» از عناصر متضاد نمادین همچون نور و تاریکی و حیات و مرگ بشکل بارزی استفاده می‌کند. عیسیایی که یوحنا معرفی می‌کند توسط گفتمان‌های طولانی و گفتگوهای الهیاتی مستقیماً خواننده را در مواجهه با مسائلی چون شناخت و ایمان و بنیان حیات جاودان قرار داده و خودش بعنوان تنها راه حل این مسائل با خواننده رویاروی می‌شود. یوحنا همواره در مورد همه مسائل با لحنی یوحنایی سخن می‌گوید!

بجز طرح کلی وقایع هفته آخر در اورشلیم (که یوحنا در مقایسه با دیگر انجیلها با طول و تفصیل بیشتر بدان می‌پردازد)، در مورد بخش روایتی این انجیل، همپوشی و نقاط اشتراک اندکی با دیگر انجیلها مشاهده می‌شود. برخی از وقایع این انجیل در دیگر انجیلها دیده می‌شوند (اگرچه بشکلی کاملاً متفاوت) اما بسیاری از روایات آن جدید هستند. از معجزات متعددی که یوحنا ثبت نموده است، بسیاری در انجیلهای هم‌نظر ذکر نشده‌اند و یوحنا از آنها به‌شخصاً بعنوان «معجزات» نام می‌برد که در مورد خدمت عیسی حقایق الهیاتی را نشان می‌دهند.

حتی طرح کلی وقایع آخرین هفته زندگی عیسی در اورشلیم در انجیل یوحنا، با انجیلهای هم‌نظر متفاوت است. در انجیلهای هم‌نظر ابتدایی عیسی تماماً در جلیل و در اطراف آن است و سفر به اورشلیم برای بجا آوردن آخرین عید فصح زمینه‌ای دراماتیک برای بخش محوری روایات انجیلهای هم‌نظر بوجود می‌آورد. اما در انجیل یوحنا عیسی بعنوان فردی توصیف می‌شود که بارها از اورشلیم دیدار می‌کند و پس از مواجهه نهایی‌اش با رهبران یهود برای آنان چهره‌ای شناخته شده است که بارها با ایشان گفت و شنود دارد.

بنابراین واضح و مشخص است که انجیل یوحنا جدا از دیگر انجیلها قرار می‌گیرد. اما واضح نیست که آیا این انجیل را می‌توان انجیلی کاملاً مستقل محسوب نمود. قسمتهای مختلفی در این انجیل وجود دارند که بنظر می‌رسد نشان می‌دهند که یوحنا از پیش فرض را بر آن می‌گذارد که خوانندگان از پیش با برخی از جنبه‌های زندگی عیسی آشنایی دارند. حذف رخدادهای مهمی از زندگی عیسی چون تولد، تعمید و وسوسه‌ها و تبدیل هیئت او و یا حذف قسمت مربوط به مقرر نمودن آیین شام خداوند (اگرچه یوحنا بشکل مبسوط به شرح دیگر ابعاد شام خداوند می‌پردازد) در انجیل یوحنا، شاید بدین دلیل بوده است چون وی فرض را بر آن نهاده است که خوانندگان با این وقایع و مطالب بخوبی آشنایی دارند. مطالب در این انجیل همچنین می‌توان انعکاس زبان خاص انجیلهای هم‌نظر را نیز در برخی جاها مشاهده نمود که این امر بیانگر این است که یوحنا با یکی از این سه انجیل یا با هر سه آنها (یا حداقل با سستی که این انجیلها بر اساس آنها نگاشته شدند) آشنا بوده است اما بر آن شده است که در نگرش انجیل خود بر آنها تکیه نکند.

متی، مرقس و لوقا: مسئله انجیلهای هم‌نظر»

همانگونه که اشاره شد، شباهتی اساسی بین طرح نگارش هر یک از انجیلهای هم‌نظر وجود دارد (که متی و لوقا هر یک به شکلی متفاوت بخشی را به تولد و دوران کودکی عیسی اختصاص داده‌اند) بسیاری از مطالب انجیل مرقس در یک یا هر دو انجیل دیگر وجود دارد، اما گاه این مطالب (خصوصاً در انجیل متی) شکل

موخبرتری دارد. آن گاه میزان قابل توجهی از مطالب (که بالغ بر ۲۰۰ آیه می شود)، که عمدتاً دربرگیرنده سخنان عیسی هستند، در انجیل‌های متی و مرقس بشکل مشابه دیده می شود اما این مطالب در انجیل مرقس دیده نمی شوند.

ویژگی این قسمت‌های مشابه در انجیل‌های متی و لوقا بدینگونه است که یا یک قسمت مشابه این انجیلها دقیقاً به یک شکل ثبت شده است (این امر خصوصاً در مورد برخی از سخنان عیسی صدق می کند) و یا این که تشابهی کلی بین قسمت‌های مختلف دیده می شود بگونه‌ای که گاه مشکل بتوان گفت که آیا هر دو انجیل در مورد یک رخداد سخن می گویند یا خیر (برای مثال به روایت تدهین پایهای عسی در متی ۱۳-۲۶:۶ و مرقس ۹-۱۴:۳ و شرح این روایت در لوقا ۵۰:۷-۳۶:۷ مراجعه کنید). حتی در مواردی که روایات کاملاً مشابهند، در نحوه بیان آنها و نیز عناصر موجود در آنها، تنوعاتی در این دو انجیل دیده می شود.

تقریباً یک سوم مطالب انجیل متی شامل مطالبیست که در انجیل‌های دیگر وجود ندارند که برخی از آنها در پنج گفتمان طولانی عیسی که ویژگیهای خاص این انجیل هستند، دیده می شود. در مورد انجیل لوقا (که در میان انجیل‌های هم‌نظر طولانی‌ترین است) تقریباً نیمی از مطالب آن در انجیل‌های دیگر دیده نمی شود که بخشی از این مطالب شامل روایت طولانی لوقا از مسافرت عیسی به اورشلیم می شود. (لوقا ۱۹:۱۰-۹:۵۱).

آنچه که در سطور فوق مطرح شد مسائل بنیادینی هستند که «مسئله انجیل‌های هم‌نظر را تشکیل می دهند. این اصطلاح به تلاشی سنتی اطلاق می شود که به جهت توضیح این امر انجام شده که چرا انجیلها آمیزه‌ای حیرت‌انگیز از شباهتها و تمایزها هستند. همانگونه که مرور اجمالی تلاشهای انجام شده در مورد حل این موضوع در سطور پایتتر نشان خواهد داد، این امر حقیقتاً یک «مسئله» است. با وجود این جای تأسف خواهد بود اگر این اصطلاح باعث گردد که خواننده از داشتن تفکر مثبت در مورد مسئله مهم و پیچیده چگونگی نگارش این انجیلها باز بماند.

بسیاری بر این باورند که شباهتهای این انجیلها تصادفی نیست و این شباهتها نه بواسطه استفاده آنها از یک سنت شفاهی مشترک در مورد زندگی عیسی، بلکه بواسطه شکلی از تماس نوشتاری (ادبی) بین آنها پدید آمده است. اغلب این مسئله بدینگونه مطرح شده است که یک یا دو نفر از انجیل‌نگاران از آثار دیگری یا دیگران «استفاده» کرده‌اند یا به عبارت ساده‌تر این مسئله در قالب این سؤال مطرح می شود که: «چه کسی از اثر چه کسی نسخه‌برداری کرده است؟» کلیه پاسخ این مسئله در پاسخ این سؤال نهفته است که کدامیک از انجیل‌های هم‌نظر زودتر به نگارش درآمده که در این مورد انجیل‌های متی و مرقس رقیب یکدیگر محسوب می شوند.

تا قرن نوزدهم تقریباً تمامی محققین توافق نظر داشتند که انجیل متی زودتر از انجیل مرقس به نگارش درآمده است (زیرا این انجیل در ابتدای عهدجدید قرار گرفته بود). سپس دیدگاه محققین و متخصصین در این مورد بسرعت تغییر نمود و در اواخر قرن نوزدهم اکثر محققین توافق نظر داشتند که انجیل مرقس یعنی کوتاهترین و از برخی جهات ساده‌ترین انجیل هم‌نظر، زودتر از دو انجیل دیگر به نگارش درآمده است. این نگرش به نظریه‌ای اساسی در میان محققین تبدیل گشت اما از دهه ۱۹۶۰ میلادی گروهی از محققین برجسته که هنوز در اقلیت قرار دارند نظریاتی را مطرح ساخته‌اند که انجیل متی را بعنوان نخستین انجیل به نگارش درآمده معرفی کرده‌اند. اگرچه طرفداران این دیدگاه در میان محققین در اقلیت قرار دارند اما تقدم انجیل مرقس بر متی دیگر به آن شکلی که پیش از اواسط قرن حاضر انگاشته می‌شد، امری بدیهی نگاشته نمی‌شود.

اگر انجیل مرقس پیش از دو انجیل دیگر هم‌نظر به نگارش درآمده باشد پس منبع مطالب دیگری که در انجیل‌های متی و لوقا بطور مشترک دیده می‌شود اما در انجیل مرقس وجود ندارد چیست؟ اگرچه این احتمال وجود دارد که لوقا از متی مطالبش را برگرفته باشد و یا متی از لوقا، بسیاری از محققین ترجیح می‌دهند در مورد منبع دیگری سخن بگویند که در کنار انجیل مرقس وجود داشته است که متی و لوقا هر دو به آن دسترسی داشته‌اند. این منبع (که البته صرفاً هنوز پیش فرضی در نظریه پردازیهای محققین محسوب می‌شود و نه سندی که تا کنون کسی آن را دیده باشد) بطور سنتی «Q» خوانده شده است (حرف نخست واژه آلمانی Quelle به معنای منبع). برخی محققین Q را منبعی مشخص می‌دانند که بسیاری از مطالب مشترکی که در متی و لوقا وجود دارد منشق شده است. برخی نیز معتقد به وجود «مطالب Q» هستند و معتقدند که این مطالب ممکن است در یک یا چند منبع و یا بشکل شفاهی یا مکتوب بوده‌اند.

در میان محققین معاصر در حال حاضر رایجترین رویکرد نسبت به مسئله انجیل‌های هم‌نظر رویکرد «نظریه دو منبع» بوده است که اکنون نیز این نظریه بسیار رایج است. براساس این نظریه مرقس و Q دو منبعی بوده‌اند که متی و لوقا انجیل‌های خود را براساس آنها نگاشته‌اند. (گفته می‌شود متی و لوقا همچنین مطالب دیگری خاص خودشان که بشکل سنتی OIOM نامیده شده‌اند، در انجیل‌هایشان جای داده‌اند. با وجود این نظر که IOM دو اثر مدون خاص بوده‌اند که بعنوان منبع از آنها استفاده شده است، چندان مورد توجه محققین نیست).

اگر انجیل متی و نه انجیل لوقا در ابتدا نوشته شده باشد دو نظریه در برابر ما قرار می‌گیرد. نخستین نظریه انجیل مرقس را، متن «خلاصه» شده انجیل متی می‌داند (این نظر مسیحیان اولیه آگوستین بود که مرقس را «شاگرد متی و خلاصه کننده اثرش» می‌دانستند). براساس این نظر لوقا بعدها از هر دو انجیل بعنوان شالوده اثر خویش سود جست است. نظریه رقیب این نظریه که امروزه برخی از محققین برجسته بشدت از آن دفاع

می‌کنند «نظریه گریس باخ» است. (این نظریه بنام محقق آلمانی Griesbach نامیده است که در قرن هیجدهم می‌زیست). براساس این نظریه انجیل لوقا تنها براساس متن انجیل متی و نیز براساس منابع خاص خودش نوشته شده و مرقس سپس تلاش نموده است تا با پدید آوردن انجیلی کوتاه‌تر که متکی بر هر دو انجیل متی و لوقاست و سعی دارد تا مصالحه‌ای بین رویکردهای متفاوتشان پدید آورد، بین این دو انجیل متقدمتر نقشی واسطه‌ای ایفاکند. در این دو نظریه دیگر نیاز به Q وجود ندارد، زیرا این نظر مطرح می‌شود که لوقا مطالب خود را مستقیماً از انجیل متی برگرفته است. اما به هر حال طرفداران این دو نظریه در اقلیت قرار دارند.

در مجموع راه‌حلهای ارائه شده در مورد انجیلهای هم‌نظر این فرض را مطرح می‌سازند که آنها شباهتهای این انجیلهای بواسطه این است که آنها مطالبی از یکدیگر «وام» گرفته‌اند. و تنها مسئله‌ای که در این مورد مطرح می‌شود این است که در این فرآیند چه کسی انجیلش را زودتر از دیگری نوشته است. با وجود این بسیاری از محققین این نظر را مطرح می‌کنند که این تصویر که نویسندگان انجیلهای پشت میز تحریر خود نشسته و در میان انبوه طومارهایی که در برابرشان باز شده‌اند، مطالبی را از هر یک از طومارها انتخاب می‌کنند و براساس آنها انجیل خود را تدوین می‌کنند. تصویر نیست که براساس روشهای تألیف و تدوین در عصر حاضر در ذهن شکل گرفته است. در حالی که برخورد واقع‌بینانه با شرایط مسیحیت قرن اول به ما اجازه نمی‌دهد که چنین تصویری را در ذهن بپردازیم. وجود تنوعات بیانی به درجات مختلف در مورد مطالب مشابه انجیلهای که بنظر می‌رسد که رخداد یا گفته را نقل می‌کنند بیانگر این است که نویسندگان انجیلهای صرفاً به نسخه‌برداری از آثار یکدیگر مبادرت نورزیده‌اند.

این احتمال وجود دارد که هیچیک از انجیلهای در طول یک تلاش مستمر و متمرکز و در طی چند روز یا چند هفته تدوین نشده باشند. بنظر می‌رسد بتدریج که خاطرات مربوط به زندگی و تعالیم عیسی از سوی دیگران چه بشکل شفاهی و چه بشکل مکتوب مطرح می‌شد، این مطالب در کلیساهای مختلف جمع‌آوری می‌شدند و بسیار محتمل است فرآیند تدوین و گردآوری آنچه که در نهایت به چهار انجیل ما تبدیل گشت بشکلی همزمان و در طی یک دوره زمانی طولانی در مراکز گوناگون صورت پذیرفته باشد. در طی این دوره زمانی، هنگامی که مسیحیان از مکانی به مکانی دیگر می‌رفتند، این فرصت وجود داشت که مطالبی را که در کلیسایی در یک مکان مطرح بود به کلیسایی در مکانی دیگر منتقل سازند. با در نظر گرفتن چنین شرایطی ضرورتی ندارد که برای مثال رابطه بین انجیل متی و مرقس را قطعاً رابطه‌ای یکسویه و یک جانبه بینگاریم و حتماً قائل به تأثیرپذیری یکی از دیگری باشیم.

اگر این فرضیه را بعنوان دیدگاهی واقع‌بینانه بپذیریم در عین حال نباید تردید داشته باشیم که برخی از شباهتهای موجود بین انجیل‌های هم‌نظر بواسطه مطالعه انجیل‌های دیگر از سوی نویسندگان هر انجیل بوده است. اما تأثیرپذیری نویسندگان انجیل‌ها از یکدیگر بشکل نسخه‌برداری کلمه به کلمه از هم نبوده است و «وام‌گیری» آنها از یکدیگر گاه بشکلی کاملاً غیر رسمی و حتی ناخودآگاه و نه بشکل برگرفتن مطالبی از کتابی از پیش تدوین شده بوده است.

نظر شخصی من این است که داشتن نظری سیالتر نسبت به فرآیند نگارش انجیل‌ها احتمالاً صحیحتر است و شاید نتوان راه‌حلی قطعی و دقیق در مورد انجیل‌های هم‌نظر یافت. این نتیجه‌گیری باعث نگرانی من نمی‌شود. به هر حال آنچه که ما باید با آن سر و کار داشته باشیم متون انجیل‌هاست که بدین شکل به دست ما رسیده است و نه فرآیندهایی که منجر شده‌اند این انجیل‌ها بدین شکل بدست ما برسند. به نظر من نکته مهم آن است که انجیل مرقس قدیمی‌ترین انجیلی بود که تألیف شد و اگر سخن گفتن از «وام‌گیری» مستقیم انجیل‌ها از یکدیگر سخن بگوییم، فکر می‌کنم احتمالاً متی و لوقا مطالبی را از انجیل مرقس برگرفته‌اند. اما مشکل بتوانیم نتیجه‌گیری کنیم که در مواردی که مطالب متی و لوقا با مرقس تفاوت دارد، این امر بواسطه تغییرات آگاهانه‌ای بوده که آنان در مورد محتویات متن تکمیل شده‌ای که پیش‌روی ایشان بوده است، انجام داده‌اند.

تردید نیست که مسئله انجیل‌های هم‌نظر همواره بعنوان «مسئله» مطرح خواهد بود. اما درحالی که محققین با حدت و شور در مورد آن بحث می‌کنند، خواننده عادی انجیل‌ها، با توجه به طرق مختلفی که متی، مرقس و لوقا انجیل‌های خود را روایت کرده‌اند می‌تواند مطالب بسیاری بیاموزد و از این تنوع بیانی بسیار سود برد در حالی که فرآیندی که منجر به این تنوع در نحوه روایت انجیل‌ها شده شاید همواره برای او پوشیده باقی بماند.

نحوه برخورد با تفاوت‌های موجود بین انجیل‌ها

در حالی که تفاوت بین انجیل‌های هم‌نظر و انجیل یوحنا بیشتر از تفاوتیست که بین دو یا سه انجیل هم‌نظر با یکدیگر وجود دارد، برای بسیاری از خوانندگان وجود تفاوت بین انجیل‌های هم‌نظر سؤال برانگیزتر است. یوحنا در بسیاری از موارد صرفاً به وقایعی نمی‌پردازد که انجیل‌های هم‌نظر به آنها پرداخته‌اند و تفاوت اصلی آن با این انجیل‌ها در زمینه انتخاب مطالب و لحن و سبک کلی این انجیل است. اما هنگامی که انجیل‌های هم‌نظر رخدادهای و سخنان واحد را به اشکال مختلف ثبت می‌کنند فرض وجود تناقض بین این متون مطرح می‌شود و این امر باعث می‌شود تا تردیدهایی در مورد اعتبار لااقل یکی از این گزارشات مطرح شود. این امر برای کسانی که

اعتبار تاریخی انجیلها را زیر سؤال برده‌اند زمینه مناسبی را فراهم نموده است بنابراین تعجبی ندارد که پدیده «هماهنگ ساختن» انجیلها دلنگرانی سنتی کسانی بوده است که انجیلها را آثاری الهام شده می‌دانستند.

به اعتقاد برخی هر تلاشی برای هماهنگ ساختن انجیلها اقدامی نادرست است و آن را چاره‌جویی‌ای محکوم به شکست از سوی کسانی میدانند که بر آن شده‌اند تا از واقعی بودن انجیلها دفاع کنند.

هر کسی که با مطالعه تاریخ باستان آشنایی دارد این نگرش را زیر سؤال خواهد برد. در موارد نادری از ثبت تاریخ باستان که در آن چند منبع در مورد یک رخداد وجود دارد، اغلب تفاوت در دیدگاههای منبعهای مختلف و گاه ناهموایی بارز دیده می‌شود این پدیده بدین علت است زیرا یک یا چند منبع اطلاعات نادرستی داشته‌اند یا این که تعهداً به تحریف واقعیتها پرداخته‌اند. اما در صورتی که مورخ دلیلی قاطع در دست نداشته باشد که یک یا چند منبع را غیر قابل اعتماد بداند رویه طبیعی آن است که ابتدا دیگر روشهای معقول برای توجیه ناهمخوانی و تفاوت بین منابع بررسی شوند. یکی از این روشها این است که شاید یک یا چند منبع بدرستی فهمیده نشده‌اند یا این که اطلاعات یاساسی که می‌توانند مشکل را حل کنند، در دسترس نیستند. در حالی که ثابت شده است که یک نویسنده در کل قابل اعتماد است، وجود شکهای سازنده می‌تواند به نتایج مفید منجر شود اما این رویه با این برخورد کاملاً متفاوت است که چنین فرض کنیم که دانش محدود ما این حق را به ما می‌دهد که این منابع را نادرست بدانیم.

به همین شکل نیز در مورد انجیلها ما باید بیاد داشته باشیم که دانش تاریخی ما محدود است بگونه‌ای که ما همیشه همه اطلاعاتی را که برای ارزیابی این مر که کدام روایت صحیح است و کدام نادرست، در اختیار نداریم. گاهی نیز تفاسیر سنتی باید مورد آزمون مجدد قرار گیرند تا معلوم شود آیا ناهمخوانی مورد مشاهده امری واقعیت یا ذهنی.

در خصوص انجیلها توجه به سه عامل بطور خاص اهمیت دارد.

نخست آن که «توازی و تشابه» به چه معناست؟ بسیاری از به اصطلاح موارد اختلاف در انجیلها بر این فرض قرار دارند که روایت متفاوت اشاره به یک رخداد یا تعلیم دارند اما شکی نیست که رخدادهای مشابه (برای مثال معجزات شفا) در خدمت عیسی در زمانهای مختلف بوقوع پیوسته‌اند. به احتمال قریب به یقین در طی چند سال خدمت تعلیمی عیسی که چه در جمع مردم و چه در جمع شاگردان انجام می‌شد، وی در موقعیتهای گوناگون اصطلاحات و افکار مختلفی را بکار می‌گرفت. البته از این استدلال می‌توان برداشتهای

افراطی نمود. برای مثال ماهیت برخی از رخدادها بگونه‌ایست که به احتمال زیاد نمی‌توانند بیش از یکبار اتفاق افتاده باشند (برای مثال رخدادهای مربوط به محاکمه، مصلوب شدن و رستاخیز!).

اما می‌توان این سؤال را مطرح نمود که آیا دو روایت متناقض در مورد یک رویداد آیا در واقع ثبت یک رویداد واحد هستند یا خیر؟ برای مثال مقایسه چهار روایت مربوط به تدهین عیسی (متی ۱۳-۲۶:۶، مرقس ۹-۱۴:۳، لوقا ۵۰:۷-۳۶:۷، یوحنا ۸-۱۲:۱) می‌تواند بیانگر این باشد که علت وجود اختلاف در جزئیات و نحوه بیان چهار روایت این است که در این روایات دو رخداد متفاوت به تصویر کشیده شده‌اند. همچنین مقایسه «خوشا بحالها» در متی ۱۰-۵:۳ با لحن و محتوای برکات و بدبالحالهای ثبت شده در لوقا ۲۶-۶:۲۰ می‌تواند بیانگر این باشد که عیسی برای بیان پیامهای مختلف از فرم بیانی «خوشابحالها» بارها استفاده کرده است.

ثانیاً تفاوتها و ناهمخوانیهای مورد اشاره گاهی می‌توانند بخاطر ترتیبی باشند که وقایع براساسشان روایت شده‌اند. برای مثال لوقا موعظه عیسی در ناصره را در همان ابتدای خدمت او در ناصره ذکر می‌کند (لوقا ۳۰-۴:۱۶). در حالی که متی و مرقس تنها بازدید عیسی به ناصره را در طول خدمتش، در زمانی متأخرتر ذکر می‌کنند (متی ۵۸-۱۳:۵۳، مرقس ۶-۶:۱). اما همانگونه که در سطور بالاتر اشاره نمودیم انجیلها بدین منظور به نگارش در نیامده‌اند تا بعنوان روایاتی که از ترتیب زمانی دقیقی پیروی می‌کنند خوانده شوند بلکه در بسیاری از موارد مجموعه‌ای از روایات و سخنان هستند که بیشتر فرم یک گلچین را دارند تا دفتر یادداشت‌های روزانه را.

ثالثاً توجه به سخنان عیسی نشان می‌دهد که اگر وی به زبان آرامی سخن گفته باشد، ثبت سخنان وی به زبان یونانی می‌تواند تنوعاتی را در کلام او منجر شود. البته بسیار محتمل است که عیسی گاه به زبان یونانی سخن گفته باشد اما اکثر محققان بر این باورند که بسیاری از تعالیم عیسی به زبان رایج فلسطین آن زمان یعنی به زبان آرامی بوده است. بنابراین آنچه که از سخنان عیسی در انجیلها ثبت شده است نمی‌تواند کلمه به کلمه سخنان دقیق عیسی باشد مگر در مواردی که سخنان وی به زبان آرامی ثبت شده است. هر ترجمه‌ای تا حدی بیان یک مطلب به زبان و شکلی دیگر است و بیان مطلبی به زبان و شکلی دیگر طریقی کاملاً پذیرفته شده برای انتقال معنا می‌باشد.

بنابراین می‌توان انتظار داشت که در انتقال معنا در انجیلها تنوع واژگان وجود داشته باشد. اما تشخیص این موضوع که در بیان یک موضوع تا چه حد بکارگیری تنوع واژگان مجاز است بگونه‌ای که معنا و مفهوم یک رخداد تغییر نکند، موضوعی بحث‌انگیز است. برای مثال پاسخ عیسی به سؤالات کاهن اعظم در جریان محاکمه او، در چهار انجیل هم‌نظر به طرق مختلف بیان شده است. (متی ۲۶:۶۴، مرقس ۱۴:۶۲، لوقا ۷۰-۲۲:۶۷) در این مورد می‌توان گفت اگرچه پاسخ عیسی در سه انجیل هم‌نظر دقیقاً یکی نیست. تفاوتی که در نحوه بیان خاص

انجیلها با یکدیگر وجود دارد به ما اجازه می‌دهد تا به تصویری کاملتر و جامعتر از پاسخ عیسی دست یابیم در حالی که صرف توجه به روایت یکی از انجیلها در این مورد، این تصویر جامع را به ما نمی‌دهد.

بنابراین نگرش معقول آن است که پیش از آن که سریعاً نتیجه بگیریم که یک یا دو منبع نادرستند، توضیحاتی واقع‌گرایانه در مورد متفاوت بودن روایات بیابیم. با وجود این تلاش برای هماهنگ ساختن مطالب انجیلها به اشکال غراق‌آمیز انجام شده. یکی از خطراتی که در این زمینه وجود دارد این است که ما به منظور داشتن پاسخی برای همه مشکلات ممکن است پیشنهادهایی را مطرح کنیم که آنقدر ناپذیرفتنی‌اند که کل تلاش ما را به فرآیندی استهزاء‌آمیز تبدیل می‌سازند. (یکی از تلاشهایی که برای توجیه تفاوت‌های کوچکی که در مورد روایات مربوط به انکار پطرس در انجیلها انجام شده به این نتیجه منجر شده که پطرس شش بار مسیح را انکار نمود! در حالی که در هر سه روایت مربوط به این واقعه به سه بار انکار اشاره شده و در هر سه انجیل در این مورد توافق نظر وجود دارد!) تصدیق این امر که در برخی موارد ما پاسخ را نمی‌دانیم اقدام نادرستی نیست، در واقع خودداری از صدور احکام قطعی بهتر از ارائه راه‌حلهای غیرمنطقی و نامحتمل است.

خطر دیگری که در این مورد وجود دارد این است که تلاش غیرتمندانه ما در حل و فصل مسئله وجود تفاوت در روایات انجیلها ممکن است باعث شود تا به دیدگاهها و نگرشهای متفاوت نویسندگان انجیلها بطرز جدی توجه کنیم. همین چهار متن در مورد زندگی عیسی، همراه با همه تنوعاتشان هستند که گزارش الهام شده از سوی خدا در مورد زندگی عیسی را تشکیل می‌دهند و ما روایتی «اصلی» نداریم که با از میان برداشتن تفاوتها یا توجه نکردن به آنها، بشکلی مصنوعی پدید آمده است.

امیدوارم خواننده این تفسیر این زحمت را بر خود هموار سازد که روایات متفاوت انجیلها را بر خود هموار سازد. برای سهولت در تحقق این هدف، در سراسر این تفسیر، در بررسی هر موضوعی در یکی از انجیلها، ارجاعاتی به روایات موجود در دو انجیل دیگر داده‌ایم. برای مشخص ساختن این امر که روایات موازی و همسان در انجیلها کدامند، در مواردی که این توازی و همسانی آشکارترند اصطلاح «مراجعه کنید» و در مواردی که این توازی و همسانی زیر سؤال اصطلاح «مقایسه کنید» را بکار برده‌ایم. با استفاده دقیق از این ارجاعات متقاطع این امکان بوجود می‌آید که به برداشتی غنیتر از کلیت شهادت انجیلها هم‌نظر در مورد عیسی دست یابیم.

انجیلها بعنوان داستان

از جمله مطالعات تشویق‌کننده‌ای که در زمینه انجیلها اخیراً به گرایش مهم تبدیل شده است، این تمایل فزاینده است که با هر یک از انجیلها بعنوان روایتی کامل برخورد شود یعنی بعنوان داستانی که به منظور این که بعنوان یک کلیت خوانده شود به نگارش درآمده است. در اینگرایش دیگر به انجیلها بعنوان مجموعه‌ای از وقایع و سخنان مجزا نگریسته نمی‌شود.

در دوران ما که همگان از نعمت خواندن و نوشتن برخوردارند و به راحتی می‌توان به هر کتابی دسترسی یافت، این موضوع را به راحتی به فراموشی می‌سپاریم که در جهان باستان، حتی دسترسی به طوماری که حاوی یکی از کتب کتاب مقدس باشد، حتی برای کسانی که قادر به خواندن بودند، تجملی‌گران قیمت محسوب می‌شد. بسیاری از اعضای کلیساها، نه باخواندن این کتب بلکه با شنیدن آنها که در جلسات کلیسایی با صدای بلند خوانده می‌شد با محتوایشان آشنایی یافته بودند.

خواندن تمامی انجیل مرقس در جمع تقریباً یکساعت و نیم طول می‌کشد. خواندن انجیلهای دیگر تقریباً نزدیک به دو ساعت و نیم طول می‌کشد. ما نمی‌دانیم که آیا یک جماعت کلیسایی در قرن اول تمامی انجیل را در یک جلسه می‌شنید، و یا در جلسات متعدد متن انجیلها برایش خوانده می‌شد. اما کسانی که تاکنون این فرصت را داشته‌اند که در جمع بیکباره تمامی متن یک انجیل را بشنوند، می‌توانند تصدیق کنند که به احتمال قریب به یقین نویسندگان انجیلها در نگارش انجیلهای خود چنین هدفی را مدنظر داشته‌اند و احتمالاً این شکل استفاده از انجیلها مورد تأیید آن نیز قرار می‌گرفته است.

گوش سپردن به چنین شیوه قرائتی، خصوصاً گوش سپردن به انجیل مرقس، ما را به این نتیجه می‌رساند که گلچینی که در مورد اعمال و تعالیم عیسی گردآوری شده بشکلی تصادفی انجام نگرفته است بلکه کلیتی دقیق و ساختارمند است که واجد یک طرح حساب شده دراماتیک می‌باشد. در زیرمجموعه این طرح کلی طرحهای کوچکتری را می‌توان مشاهده نمود که بشکلی هوشمندانه‌ای در هم تنیده شده‌اند بگونه‌ای که کل روایت انجیل مرقس بشکل پر صلابتی بسوی اوج هولناک آن در اورشلیم به پیش می‌رود. وجود عناصر متضاد و نیز بارقه‌هایی از طنز خواننده را هشیار نگاه داشته و او را در وقایع درگیر می‌سازد و ما را قادر می‌سازد تا خود را در رخدادها منحصر بفرد خدمت عیسی، و در کشمکشها و مرگ او سهیم دیده و در پیروزی رستاخیز او خود را شریک ببینیم.

بنابراین درست نیست که با هر داستان یا تعالیم گوناگون انجیلها بگونه‌ای برخورد کنیم که گویا مجزا از بخشهای دیگر است. ما عادت کرده‌ایم کتاب مقدس را بگونه‌ای مطالعه کنیم که در معرض این خطر باشیم یعنی ما معمولاً قسمتی از کتاب مقدس را می‌خوانیم اما به این موضوع توجه نداریم که متن مطالعه شده چه ارتباطی

با کل روایت انجیل دارد. کسانی نیز که از متن انجیلها موعظه می‌کنند اغلب تمام توجه خود را فقط بر روی یک بخش کوتاه (یا حتی یک آیه) متمرکز می‌سازند و به زمینه کلیتری که متن در آن قرار گرفته، توجه نمی‌کنند.

البته در زندگی روزمره عملی نیست که در یک نشست یک انجیل را به تمامی مطالعه نمود، و اگر واعظی بخواهد در یک جلسه به کل یک کتاب پردازد، این امر که دیگر بهیچوجه عملی نیست! اما حداقل ما باید به این موضوع توجه کنیم که در مطالعه انجیلها یا هنگام موعظه در مورد آنها باید همواره از قول تدریجی «طرح کلی» انجیل بعنوان یک کلیت یکپارچه آگاه بوده و نسبت به آن حساس باشیم و نیز درک کنیم که متن مورد مطالعه ما چگونه در این طرح کلی قرار می‌گیرد. مطالعه انجیلها را بشکل مطالعه بخشهای مجزا آغاز کنیم، هر یک از آنها را در یک نشست و بعنوان یک کلیت مطالعه کنیم این امر کمک زیادی به درک جامعتر انجیل خواهد نمود.

کشف نمودن عیسی

مطالعه موشکافانه و دقیق هر یک از چهار انجیل، در مورد ایمان و تفکر نویسندگان آنها در موزد موضوعاتی که مورد توجه خاص آنان بود و نیز در مورد کلیسایهایی که آنان انجیلهایشان را برایشان نوشتند، مطالب ارزشمندی در اختیار ما می‌گذارد.

باوجود این، مهمترین هدف این نویسندگان این نبود که در مورد خود و ایده‌هایشان بنویسند. آنان بدین سبب قلم به دست گرفته بودند تا دیگران عیسی را بهتر بشناسند. کتب آنان بدین منظور به نگارش در نیامدند تا صرفاً درکی الهیاتی به خوانندگان بدهند بلکه نوشته شدند تا ایمان خوانندگان را تقویت نموده و آنان را در جهت اطاعت و شاگردی مسیح تشویق کنند. یوحنا می‌نویسد: «.....» (۳۱:۲۰). در انجیلهای دیگر هم خواه به جهت غیرمسیحیان نوشته شده باشند که آنان را بسوی ایمان هدایت کنند و خواه به جهت جماعتی مسیحی نوشته شده باشند که برای زندگی براساس ایمانی که آن را اعتراف می‌کردند نیاز به تعلیم و تشویق داشتند، انعکاس همین هدف را می‌توان مشاهده نمود. نویسندگان انجیلها برای رسیدن به این هدف واقعیتهای مربوط به زندگی مسیحی و نیز تعالیم او را، آنگونه که به آنانگفته شده بود یا خود بیاد می‌آوردند به نگارش درآوردند. و همه اطلاعات تاریخی‌ای را که ما از عیسی در دست داریم عملاً مدیون این چهار نویسنده هستیم.

اشارات بسیار کمی که در آثار غیرمسیحی به عیسی در قرن اول وجود دارد در بهترین حالت به ما می‌گویند که وی بعنوان معلم و شخصی که معجزات انجام می‌داد، در اوایل دهه سی میلادی در فلسطین می‌زیست. در این منابع همچنین گفته می‌شود که اشخاصی بسیاری پیرو او گشتند و تعداد این پیروان سرسپرده به حدی بود که اساس پدیدآیی یک جنبش مذهبی پدید آمد. این منابع در مورد این که وی چگونه بود یا چه تعلیم می‌داد هیچ چیز به ما نمی‌گویند. اشارات دیگری که به زندگی زمینی عیسی در دیگر بخشهای عهدجدید می‌شود بسیار اندکند و حالتی موجز دراند و ما تا قرن دوم که زمان پدیدآیی و رشد به اصطلاح «انجیلهای آپوکریفا» یا «انجیلهای غیرمعتبر است، به هیچ منبع مسیحی دیگر دسترسی نداریم. اکثر این انجیلها به زندگی زمینی عیسی توجه چندانی ندارند و بیشتر به تعلیم او می‌پردازند. جزئیاتی نیز که از زندگی عیسی در این انجیلها وجود دارد عمدتاً از مطالب چهار انجیل عهدجدید و یا از داستانهای افسانه‌ای در مورد عیسی گرفته شده که بیشتر ساخته و پرداخته خیالپردازیهای عوام بود و یا بیانگر علائق و دیدگاههای گروههای ناستیکی بود که در مسیحیت وجود داشتند.

اگر ما می‌خواهیم از واقعیت تاریخی زندگی و خدمت عیسی آگاه شویم پس باید به سراغ انجیلهای متی، مرقس، لوقا و یوحنا رویم و تنها با مراجعه به این انجیلها است که با داشتن اساسی مستحکم می‌توانیم به اطلاعاتی تاریخی دست یابیم. این انجیلها به ما در مورد عیسی بعنوان شخصیتی تاریخی مطالب بسیاری به ما می‌دهند و در مورد زندگی و حیات او، بیش از هر شخصیت تاریخی جهان باستان، اطلاعات در اختیار ما قرار می‌دهند. اما باید بخاطر داشت که این انجیلها به طریق خاص خودشان این اطلاعات را در اختیار ما قرار می‌دهند یعنی آنان بعنوان اشخاصی ایماندار می‌نویسند که دیگران را می‌خوانند تا در طریق شاگردی مسیح به آنان بپیوندند. کسانی که انجیلها را صرفاً بخاطر کشف واقعیتهای تاریخی مطالعه می‌کنند، ممکن است در رسیدن به این هدف موفق شوند اما آنان هدف اصلی نگارش انجیلها را در نمی‌باند. در واقع انجیلها برای کسانی نگاشته شده که ایمان آورده و حیات بیابند. واقعیتهای مربوط به عیسی نه فقط برای ارضای حس کنجکاوی بلکه برای این که نسبت به او اشخاص واکنش نشان دهند، نگاشته شده‌اند.